

علت‌شناسی قتل‌های سریالی بر مبنای اختلالات شخصیتی*

جمشید غلاملو^۱

چکیده

قتل‌های سریالی از آن جهت که طی آن فرد قادر به کشتن قربانیان متعدد (و اغلب توأم با شکنجه و آزار و اذیت) می‌شود و معمولاً تا دستگیری به ارتکاب قتل‌ها ادامه می‌دهد از نظر جرم‌شناسی و روان‌شناسی از اهمیت متمایزی نسبت به قتل واحد برخوردار است. وقوع قتل‌های سریالی بیش از آن که منشأ بیرونی و محیطی داشته باشد منشأ درونی و روان‌شناختی دارد. در واقع، محل کنکاش این پرسش مهم که چرا فردی اقدام به کشتن سریالی قربانیان متعدد می‌کند شخص مرتکب و وضعیت خاص روانی وی است تا عوامل اجتماعی. یکی از عوامل روانی شایع در وقوع قتل‌های سریالی، اختلالات شخصیتی است؛ موضوع مقاله حاضر، علت‌شناسی قتل‌های سریالی از نقطه‌نظر روان‌شناختی و بر مبنای اختلالات شخصیتی است که طی آن دو اختلال عمده و شایع خودشیفتگی و ضد اجتماعی بودن مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی

قتل‌های سریالی؛ علت‌شناسی؛ اختلالات شخصیتی؛ خودشیفتگی؛ ضد اجتماعی

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران با موضوع «مطالعه‌ی جرم‌شناختی پدیده‌ی قتل‌های سریالی» است که در تابستان ۱۳۸۹ش. دفاع شد.

۱. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران.

علت‌شناسی قتل‌های سریالی بر مبنای اختلالات شخصیتی

با وجود آن که پدیده‌ی قتل‌های سریالی، نسبتاً یک واقعه نادر است و تنها حدود یکی - دو درصد کل قاتلان در هر سال را قاتلان سریالی تشکیل می‌دهد، اما اخبار، مقالات، کتب و فیلم‌های بی‌شماری پیرامون آن تولید و منتشر شده است. قتل‌های سریالی بیش از آن که به لحاظ حقوق کیفری حایز اهمیت باشد از بعد جرم‌شناختی و سایر علوم مرتبط (مانند روان‌پزشکی و روان‌شناسی) دارای برجستگی است؛ چرا که از منظر حقوق کیفری، قتل‌های سریالی در نهایت «قتل» و از دسته جرایم خشونت‌بار محسوب می‌شود و سیاست کیفری نیز با تشدید کیفر، تقریباً واکنشی مشابه با قتل واحد را در قبال آن اتخاذ می‌کند.^۱ برعکس، این پدیده از دیدگاه جرم‌شناختی دارای تمایزات ویژه‌ای در مقایسه با قتل واحد است. از دیدگاه یک جرم‌شناس، فردی که طی یک واقعه، اقدام به کشتن فرد یا افرادی می‌کند با فردی که در طول زمان و در وقایع جداگانه و به شیوه‌های اغلب آیینی و توأم با آزار و اذیت، از قربانیان متعددی سلب حیات می‌کند دارای وضعیت روانی، شخصیتی و اجتماعی متفاوتی است. از همین روی این پدیده از سه دهه پیش نگاه ویژه‌ی محققان را به خود معطوف داشته است و مطالعات ارزشمندی در این حوزه‌ی تخصصی انجام گرفته است. با این وجود، به گمان بیشتر متخصصان، تحقیق در خصوص قتل‌های سریالی در ابتدای راه خود به سر می‌برد.

واقعیت این است که بیشتر دانش و آگاهی عمومی از قتل‌های سریالی، مربوط به تولیدات رسانه‌ای و روزنامه‌ای می‌شود، به نحوی که عموم بیش از این که به شرح و به تصویر کشیدن واقعی و صحیح این پدیده علاقه داشته باشند به نوع رسانه‌ای آن که اغلب غیرمنطبق با واقعیات است اشتیاق دارند. اغلب تحلیل‌ها در تلویزیون و سایر رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری در خصوص قتل‌های سریالی و انگیزه

و ویژگی‌های شخصیتی قاتلان آن‌ها غیرمنطبق با واقعیات پرونده آن‌هاست. حتی در مواردی مجریان قانون نیز تحلیل صحیحی از پدیده قتل‌های سریالی و مرتکبان آن ارائه نمی‌دهند. در نتیجه، برخی تصورهای کلیشه‌ای و کج فهمی‌ها، درک و فهم درست از ماهیت قتل سریالی و ویژگی‌های شخصیتی قاتلان و علل وقوع آن را با دشواری مواجه می‌کند.

ذکر این مطلب ضروری است که منظور ما از قتل‌های سریالی، قتل‌های متعددی است که توسط فرد یا افراد یک گروه طی دفعات متعدد و با انگیزه‌های شخصی واقع می‌شوند. بنابراین برای نمونه چنانچه فردی طی یک واقعه افراد متعددی را به قتل برساند قاتل سریالی نیست؛ و همین طور قتل‌های نظامیان در طول جنگ یا قتل‌های مزدوران حرفه‌ای که قتل‌ها را نه به دلایل شخصی و تنش‌های درونی بلکه برای دیگران در قبال انجام وظیفه یا دریافت پول مرتکب می‌شوند قتل سریالی محسوب نمی‌شود و از موضوع بحث حاضر خارج است.^۲ به هر روی، پرداختن به علت‌شناسی قتل‌های سریالی موضوع این مقاله است؛ با این توضیح که وقوع قتل سریالی منحصر به علت واحدی نیست و عوامل متعدد زیستی، روانی و اجتماعی در وقوع آن دخیلند. با این وصف، تمرکز بحث در نوشتار حاضر، علت‌شناسی قتل‌های سریالی از بعد روان‌شناختی و بر مبنای اختلالات شخصیتی مرتکبان آن است، چرا که مطالعات انجام شده نشان می‌دهد ماهیت فرایندی که یک فرد طی می‌کند و در نهایت به یک مجرم سریالی تبدیل می‌شود به‌طور عمده روانی و شخصی است. با توجه به نوع و محدودیت تحقیق به‌ویژه از نظر جامعه‌ی محدود آماری قاتلان سریالی در ایران و از طرفی عدم امکان مصاحبه با آن‌ها (به جهت عدم همکاری مقامات قضایی و مسؤولان زندان) تحقیق حاضر بر مبنای روش تحقیق کیفی و فراتحلیلی انجام گرفته است.

۱. اختلالات شخصیتی

تفسیر مبتنی بر تحلیل روان‌پزشکی و بالینی، قتل را محصول ویژگی‌های روان‌شناختی فرد می‌داند. در واقع، برخی رشد قاتل سریالی را در تضادهای روانی وی می‌بینند. برای مثال، «کلکلی»^۴ شانزده ویژگی شخصیتی را که توصیف‌کننده‌ی یک شخصیت جامعه‌ستیز^۳ است برشمرده است که شامل: «دروغگویی و ناراستی، ضعف قضاوت، خودمحوری، و رفتارهای تکانشی^۴، همراه با جذابیت، هوش، لذت‌جویی، رفتار دگرآزارانه (سادیستیک) و ضد اجتماعی^۵ (کلکلی، ۱۹۷۶م، در: گودوین، ۲۰۰۰م، ص ۳۳). از آنجا که قاتلان سریالی به نحوی نگریده می‌شوند که دارای همه‌ی اوصاف رفتاری فوق هستند عموم مردم و در مواردی محققان، همه آن‌ها را افراد جامعه‌ستیز می‌دانند. (گودوین، ۲۰۰۰م، ص ۳۳)

بیماری شدید روانی شامل احساسات، رفتارها، افکار و عقاید پریشان و عجیبی می‌شود که می‌تواند قابلیت فرد را در انجام امور جاری و ارتباط با دیگران مختل کند. در اشکال شدید حتی ممکن است فرد را نسبت به دیگران یا خودش خطرناک سازد. از اواسط قرن نوزدهم، روان‌پزشکی طبقه‌بندی انواع بیماری‌های ذهنی را که در اشخاص دیده شده شروع کرده است، و این در متون مختلف و به‌طور قابل ملاحظه در طبقه‌بندی بین‌المللی بیماری‌ها^۶ (ICD) و در راهنمای تشخیصی و آماری بیماری‌های روانی که اکنون DSM-IV-TR^۷ نامیده می‌شود فرمول‌بندی شده است. اختلالات شخصیتی از زیرمجموعه‌های اختلالات روانی محسوب می‌شود.

به دلیل ماهیت شرورانه و در عین حال تأثرآور پدیده قتل‌های سریالی، بسیاری از محققان و سایر مقامات مسؤول در صحت روانی مرتکبان آن دچار تردید جدی می‌شوند. مردم نیز غالباً آنان را دیوانه خطاب می‌کنند. با این حال، واقعیت این است که اکثر قاتلان سریالی مجنون نیستند. با درنظر گرفتن تعریف قانونی از جنون،

اکثریت عظیمی از آنان قادر به تشخیص خوب و بد در حین ارتکاب جرمند. در تحقیقی که توسط «کستل» و «هنسلی» انجام گرفت مشاهده شد که کمتر از چهار درصد از قاتلان سریالی تلاش کرده‌اند از جنون به عنوان دفاع بهره گیرند و فقط ۱٪ آنهایی که به این دفاع استناد کرده‌اند، توانسته‌اند با استفاده از این دفاع از مجازات‌رهایی یابند. البته بیشتر محققان در این که برخی فرایندهای آسیب‌شناسانه در ارتباط با ارتکاب چنین جرایمی وجود دارد اتفاق نظر دارند. (کستل و هنسلی، ۲۰۰۲م، ص ۴۵۵)

«نوریس» در ارتباط با قتل‌های سریالی دیدگاه زیستی را اتخاذ کرده است. او معتقد است که برخی از قاتلان سریالی از اختلالات عصب‌شناختی رنج می‌برند که اغلب به دلیل آسیب در ناحیه سر آنها بوده و نوعاً در دوران کودکی بدان دچار شده‌اند. آسیب سر^۸ ممکن است برخی از نواحی مغز را دچار صدمه کند و موجب رفتار پرخاش‌گرایانه گردد. (نوریس، ۱۹۸۸م، در: کستل، ۲۰۰۲م، ص ۴۵۵) برخی از قاتلان سریالی از روان‌پریشی^۹ (سایکوز)، روان‌رنجوری^{۱۰} (نوروز) و پارانوئیا^{۱۱} رنج می‌برند. در روان‌پریشی فرد ارتباط گسسته‌ای با واقعیت داشته و توهم و هذیان دارد و در طول این حالت ممکن است رفتار خشن از خود بروز دهد. از سوی دیگر، روان‌رنجوری خفیف‌تر است و بسیاری از رفتارها که توأم با اختلالات شخصیتی است را شامل می‌شود. پارانوئیا، حالتی است که شخص احساس می‌کند که مورد تهدید قرار گرفته یا در خطر است. پارانوئیا نشانه بسیاری از اختلالات روانی عصبی است که شامل اختلالات پیری، صرع، ضایعه‌ی مغزی و اسکیزوفرنیا می‌شود. (سادوک، ۱۳۸۳ش، ص ۲۱۵) ناهنجاری‌های زیستی و بیماری‌های شدید روانی (مانند روان‌پریشی) به ندرت در قاتلان سریالی یافت می‌شود لکن، اغلب برخی از فرایندهای آسیب‌شناسانه در آنها وجود دارد؛ شایع‌ترین عامل روان‌شناختی که در قاتلان سریالی وجود دارد اختلالات شخصیتی است.

اگر چه شخصیت در زبان عامه و عرف معانی مختلفی دارد اما در روان‌شناسی شخصیت به مجموعه‌ی ویژگی‌های جسمی، روانی، و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند، اطلاق می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۸، ص ۱۱) سبک‌های خاص شخصیت زمانی ناسازگار تلقی می‌شود و یا به تعبیری دیگر، شخصیت هنگامی اختلال‌آمیز است، که شخص قادر نباشد رفتار خود را براساس تغییرات معنی‌دار محیطی، تعدیل نماید و خود را با آنها سازگار کند. ناتوانی در انعطاف‌پذیری و انطباق با موقعیت‌ها، عاملی است که می‌تواند شخصیت فرد را ناسازگار و دچار اختلال بنماید. (آزاد، ۱۳۸۷، ص ۲۷۷) اختلالات شخصیت در DSM-IV-TR به سه دسته تقسیم شده‌اند که هر دسته، ویژگی‌های خاصی داشته و انواع خاصی از اختلالات را در برمی‌گیرند. با مطالعاتی که پژوهشگر از منابع گوناگون و متعدد در ارتباط با قاتلان سریالی صورت داده است - به نحوی که به تفصیل خواهد آمد -، غالب مرتکبان دارای اختلال شخصیتی از نوع طبقه دوم (بویژه اختلالات خودشیفتگی و ضد اجتماعی) هستند. افرادی که در طبقه دوم قرار می‌گیرند، رفتارشان هیجانی، نمایشی، و ناپایدار است. این طبقه چهار نوع اختلال شخصیت را در برمی‌گیرد که عبارت است از: اختلال شخصیت خودشیفتگی، اختلال شخصیت هیستریانیک (نمایشی)، اختلال شخصیت مرزی، و اختلال شخصیت ضداجتماعی.

۲. اختلالات شخصیتی در قاتلان سریالی

اختلالات شخصیتی را باید در کنار اختلالات جنسی به عنوان شایع‌ترین بیماری‌های روانی قاتلان سریالی عنوان کرد. اختلال شخصیتی، یکی از انواع بیماری‌های روانی است؛ با این توضیح که این اختلالات از نوع روان رنجوری (نوروز) محسوب می‌شوند. در این نوع از بیماری، فرد ارتباط کاملی با واقعیات پیرامونی دارد و دچار توهم و هذیان نیست. نوع و تعداد جرایم قاتلان سریالی نشان

می‌دهد که آنها قادرند اعمال خود را کنترل کنند و جرایمشان را به خوبی طرح‌ریزی کنند؛ در واقع در غیر این صورت موفق به ادامه قتل‌های خود نخواهند شد. تجربه نشان می‌دهد که قاتلان سریالی به سرعت و سهولت شناسایی و دستگیر نمی‌شوند؛ به همین دلایل نمونه موثقی از قاتلان سریالی که دچار بیماری‌های روانی از نوع روان‌پریشی (سایکوز) باشند مانند اسکیزوفرنیا که طی آن فرد فاقد قدرت واقعیت‌سنجی است و وهم و هذیان دارد مشاهده نشده یا حداقل نادر بوده است. (کستل، ۲۰۰۲، ص ۴۵۷)

یک جرم اعم از این که کاملاً برنامه‌ریزی شده باشد یا بی‌اختیار و بدون اراده صورت بگیرد نمی‌تواند صرفاً حاصل خیال‌پردازی‌ها یا حتی اجبار مجرم در ارتکاب آن باشد بلکه آن را باید ابتدا ناشی از شخصیت او دانست. بنابراین، شخصیت، یک متغیر مؤثر بین زندگی شخصی قاتل و مسیری که جرم ارتکاب یافته است می‌باشد. افرادی که شخصیت‌های سالم و متعارفی دارند هنگامی که دچار آشفتگی می‌شوند زندگی‌شان را بر یک اسلوب منظم پیش می‌برند. چنین افرادی وقتی مرتکب جرم می‌شوند اعمالشان را با برنامه‌ریزی و منطق صورت می‌دهند. برای مثال، اگر در چنین اشخاصی، نوعی اجبار و تمایل درونی شدید به کشتن پدیدار شود احتمالاً ارتکاب قتل را بر مبنای یک روش منظم انجام خواهند داد. مجرمانی که جرایم طرح‌ریزی شده را مرتکب می‌شوند معمولاً دچار اختلالات جامعه ستیزی، خودشیفتگی،^{۱۱} ضد اجتماعی و دیگر اختلالات شخصیتی هستند که افکار و رفتارشان را بی‌سازمان و از هم گسیخته نمی‌کنند. (اسکلسینگر، ۲۰۰۵، ص ۲۶)

برعکس، مجرمان که بدون برنامه و تکانشی عمل می‌کنند به دلیل انواع مختلف خیال‌پردازی‌ها یا انواع مختلف اجبارهای درونی نمی‌توانند به خوبی عمل نمایند. در عوض، آن‌ها آشفتگی‌های آشکار بیشتری داشته و معمولاً در یکی از طیف‌های

اختلال شخصیتی مرزی^{۱۳}، اسکیزوتایپال^{۱۴}، یا اسکیزوئید^{۱۵} قرار دارند که باعث کاهش توانایی در برنامه‌ریزی دقیق فرد می‌شود. افرادی که دچار چنین اختلالاتی هستند لزوماً همیشه بی‌اختیار عمل نمی‌کنند؛ با این حال عمدتاً فاقد کنترل‌های لازم در مدیریت رفتارشان هستند لذا وقتی که تخیلاتشان شکل می‌گیرد ممکن است به‌طور تکانشی و در یک شیوهی پرخطر دست به ارتکاب جرم بزنند به‌نحوی که این شیوهی پرخطر موجب دستگیری آن‌ها شود. (اسکلسینگر، ۲۰۰۵، ص ۲۶)

برخی اوقات بزه‌کارانی که بدون برنامه عمل می‌کنند عمیقاً بیماری ذهنی دارند و از اسکزوفرنیا رنج می‌برند. از آن‌جا که اغلب جهت فرار از دست مجریان قانون و ادامه دادن به جرم ارتكابی قبلی، برنامه‌ریزی برای ارتکاب جرم و پنهان‌کاری که در آن ضروری است درک این ادعا ساده خواهد بود که چرا اغلب قاتلان سریالی به‌طور معمول بیماری روانی عمده‌ای که موجب از هم گسستگی و بی‌سازمانی افکارشان شود، ندارند.

برخلاف بیماری‌های روانی شدید پی بردن و شناسایی اختلالات شخصیتی امر دشواری است. افرادی که دچار این اختلالات هستند علایم آشکاری را آن‌گونه که روان‌پزشک‌ها یا اسکیزوفرنیها از خود بروز می‌دادند نشان نمی‌دهند. در واقع، اختلالات شخصیتی، مرموز و اغلب به‌عنوان بخشی از خصوصیت افراد نمایان می‌شود. شایع‌ترین اختلال شخصیتی موجود در قاتلان سریالی، اختلال شخصیتی ضد اجتماعی است. (جانسون و بکر، ۱۹۹۷، ص ۳۳۵)

۲-۱. قاتل سریالی و اختلال شخصیتی خودشیفتگی

اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی قاتلان سریالی گوناگونند و نظریه‌های مختلفی جهت تقسیم و تبیین انگیزه‌های آنان ارائه شده است. از جمله، نظریه‌پردازان بر

وقایع آسیب‌زا در زندگی گذشته فرد، اختلالات جنسی و ناهنجاری‌های زیستی - عصبی تأکید کرده‌اند. در سال‌های اخیر، به ارتباط بین خودشیفتگی آسیب‌شناسانه و قتل سریالی توجه قابل ملاحظه‌ای شده است به نحوی که اختلال شخصیتی خودشیفتگی، آسیب خودشیفتگی، احساس بی‌کفایتی و حقارت شدید و تخیلات خودستایشی جبران‌کننده^{۱۶} به‌عنوان عوامل اصلی در یک قاتل سریالی مطرح شده‌اند. (اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۲) ویژگی اصلی این اختلال عبارت است از: احساس عجیب و بیگانه‌وار فرد نسبت به اهمیت خویشتن و انتقادگرایی و بی‌تفاوتی نسبت به دیگران و احساس دائمی تهدید نسبت به عزت نفس در این افراد موجب پاسخ‌های اغراق‌آمیز به صورت خشم، شرم، تحقیر و پوچی می‌شود. علل بسیاری برای این اختلال ذکر شده است؛ عده‌ای معتقدند که این اختلال ممکن است ناشی از روش تربیتی والدین نسبت به فرزندانشان باشد. ارائه‌کنندگان نظریه‌های مربوط به «خود»^{۱۷} معتقدند که این انتظارات ناشی از آن است که روابط همدلانه با مراقبت‌کنندگان رشد نیافته است. این موضوع موجب متلاشی شدن احساس خود شده، به‌ویژه شخص را مستعد احساس خالی بودن، از دست دادن عزت نفس و رفتارهای جبرانی می‌سازد. (آزاد، ۱۳۸۷م، ص ۲۸۷)

«رویچ» و «اسکلسینگر»، ضمن طبقه‌بندی قتل‌ها به دو طیف ناشی از عوامل بیرونی (اجتماعی یا محیطی) و عوامل درونی، معتقدند که در قتل‌های طیف اخیر، مجرم به دلیل فشارهای درونی به نوعی مجبور به ارتکاب قتل‌ها و تکرار آن می‌شود. تخیلات ممکن است سال‌ها قبل از ارتکاب قتل‌ها وجود داشته باشند و در نهایت ارتکاب قتل‌ها را برای قاتل تسهیل کنند. وقتی که فرد شروع به ارتکاب قتل کرد ممکن است پیوسته آن را تکرار کند یا فاصله‌ای چند ساله بین آنها به‌وجود آید. (رویچ و اسکلسینگر، ۱۹۸۹م، ص ۵۹) در موارد بسیاری مشاهده می‌شود که

فردی که مرتکب قتل خاصی (معمولاً جنسی) شده و حبس طولانی را تحمل کرده است پس از آزادی جرمی مشابه را تکرار می‌کند. در واقع، وضعیت برخی از قاتلان به گونه‌ای است که گویی جنون‌وار تمایل به کشتن دارند و قادر به کنترل این تمایل نیستند. «ویلیام هرینس»،^{۱۸} که به‌خاطر این گفته‌اش که «قبل از این که بیشتر بکشم، مرا بگیرد من نمی‌توانم به خودم کمک کنم» مشهور است نمونه‌ی بارز این مورد است. هرینس، مخفیانه وارد خانه‌ها می‌شد و به لباس‌های مخصوص زنان علاقه زیادی داشت؛ در واقع او یک یادگارپرست در زمینه‌ی لباس زنانه^{۱۹} بود. او در شرح قتل‌هایش می‌گفت وقتی تلاش می‌کرده تا در برابر میل به کشتن دوباره مقاومت کند با استرس شدید، تعرق و سردرد مواجه می‌شده است. (کندی و هاینس، ۱۹۴۷م، ص ۱۱۳) چنین مواردی از مجرمان سریالی بی‌اختیار، خیلی پیش از این‌ها مورد توصیف قرار گرفته‌اند. برای نمونه «جک درنده»^{۲۰} مجرم سریالی که انگلستان را دچار وحشت کرد و حداقل پنج زن روسپی را با آزار جنسی به قتل رساند و لقبش را به خاطر نامه‌های تحریک کننده‌ای که به مطبوعات می‌داد دریافت کرد در یکی از نامه‌هایش این‌گونه پلیس را به ادامه دادن قتل‌هایش تهدید کرد: «من دشمن فاحشه‌ها هستم و تا از بین بردن آن‌ها تسلیم نخواهم شد.» (نیوتن، ۲۰۰۶م، ص ۱۳۱)

قاتل سریالی دیگر، «پیتر کورتن»^{۲۱}، دوسلدورف آلمان را در اواخر دهه ۱۹۲۰م. با وحشت روبه‌رو ساخت. او در کودکی از شکنجه دادن سگ‌ها لذت می‌برد و از ۱۳ سالگی تا قبل از بزرگ‌سالی، با خوک‌ها، بزها و گوسفندها روابط جنسی داشت؛ او هنگام عمل جنسی با گوسفندان با هیجان خاصی تمایل داشت که به آن‌ها چاقو بزند. او نخستین قتلش را در سن ۹ سالگی مرتکب شد و بقیه‌ی عمرش را در زندان یا خارج از زندان به خاطر کشتن یا اقدام به قتل زنان مختلف سپری کرد. به محض این‌که از زندان آزاد شد ترور و وحشت را آغاز کرد. او نه تنها به زنان

یورش می‌برد بلکه مردان و کودکان را نیز طعمه خود قرار می‌داد؛ قربانیان خود را می‌بست و گردن آن‌ها را می‌برید. در یک مورد، یک دختر پنج‌ساله و یک دختر چهارده ساله را در یک روز کشت. (فیلین و فیلین، ۲۰۰۹م، ص ۲۳۷) موارد دیگری توسط «اسکلسینگر» و «رویچ» ذکر شده است که شامل آدم‌خواری^{۲۲}، خون‌خواری^{۲۳}، علاقه به جسد مرگان^{۲۴} و اعمال مشابه می‌شود. (اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۴)

تعیین نمودن میزان وقوع قتل‌های سریالی امر مشکلی است چرا که آمارهای دقیقی از آن در دسترس نیست. «استون» و «استاندینگ» معتقدند که میزان وقوع قتل‌های سریالی افزایش داشته است؛ البته به همان میزان که سایر انواع قتل‌ها به‌طور کلی رشد نموده است. (استون و استندینگ، ۱۹۹۵م، ص ۳۱۳) «هلمز» و «دبورگر» قتل‌های سریالی را براساس پدیده‌شناسی رفتار و انگیزه به چهار نوع فرعی طبقه‌بندی کرده‌اند که می‌تواند در تحلیل قتل‌ها مفید واقع شود. (هولمز و دبورگر، ۱۹۸۸م، در: اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۴)

۱. خیال‌پردازانه (خیالی)^{۲۵}، که ناشی از فرمان‌های صادر شده از روان‌پریشی است.

۲. مأموریتی (رسالتی)^{۲۶} که هدف آن کشتن گروه‌های خاصی از مردم (مثل فاحشه‌ها) است.

۳. لذت‌جویانه^{۲۷} که قتل ناشی از جستجوی هیجان است.

۴. قدرت - کنترل^{۲۸} که باعث خشنودی از کنترل کامل بر روی قربانی است.

رویچ و اسکلسینگر معتقدند که اکثریت عظیمی از قاتلان سریالی دچار تنش جنسی اساسی هستند. در چنین مواردی، ترکیبی از خصومت با زنان، تمایل به رفتار جنسی مادری، تمایل آشکار یا ناآشکار به رابطه‌ی نامشروع، طرد سکس به‌عنوان یک چیز ناخوشایند، احساس سرخوردگی جنسی و برخی تعاملات عاطفی ناسالم با

مادر در بسیاری از این پرونده‌ها مشاهده شده است. در برخی موارد، این نوع اشخاص ممکن است که در کودکی شاهد بی‌بند و باری جنسی مادرشان بوده باشند. در قاتلان سریالی مرد، تنفر از زنان یک ویژگی شخصیتی برجسته است. مجرمان بالغ و نابالغ عمدتاً متمایل به رفتار جنسی مادری^{۲۹} و اخلاق جنسی هستند؛ برخی از این اشخاص حتی خیال (خیال‌پردازی) پاکی مادر^{۳۰} را رشد و تقویت می‌کنند؛ برای نمونه در یک مورد، پسر ۱۴ ساله‌ای که یک دختر ۱۰ ساله را با بریدن گردنش به قتل رساند اظهار می‌کرد که از همه‌ی دختران متنفر است اما تصور خیالی از عفت و پاک‌ی مادرش را در ذهن داشت و با طرد سکس اصرار می‌کرد که والدینش از روابط جنسی پرهیز می‌کردند. (رویچ و اسکلسینگر، ۱۹۸۹م، ص ۲۱۴) در واقع عدم ارتباط مناسب مادر با کودک و نوجوان (مانند انجام اعمال جنسی مادر در حضور کودک) و بی‌اعتنایی به او موجب ورود آسیب روانی و بروز تنش‌ها و تعارض‌هایی در فرد می‌شود که در نهایت می‌تواند منتهی به انجام اقدامات جبران‌کننده توأم با خشونت نسبت به دیگران (مانند قتل) شود. در این حالت قاتل با تکرار قتل‌ها و اعمال قدرت و کنترل بر قربانیان، قصد دارد سرخوردگی‌هایش را جبران کند و به آرامش برسد؛ هر چند که این آرامش ناپایدار و موقتی است. هیکی می‌گوید، کودکان ممکن است، آنچه شما به لحاظ فیزیکی با آنها انجام داده‌اید را فراموش کنند اما هرگز فراموش نمی‌کنند که شما از لحاظ احساسی چه برخوردی با آنها داشته‌اید. این احساسات هستند که شعله‌های خشم و عصبانیت را تقویت می‌کنند. هیکی در مصاحبه با تعدادی از قاتلان سریالی، متوجه اعتبار قابل توجهی برای این مسأله شده است. (۱۳۸۵ش، ص ۱۰۰)

«کاهوت» با آسیب‌شناسی روان‌شناختی خودشیفتگی و ارتباط آن با عزت نفس پایین می‌گوید: «خشن‌ترین شکل از خشونت خودشیفتگی در اشخاصی رخ می‌دهد

که به خاطر حفظ عزت نفس، احساس قدرت کامل بر محیط اطراف را لازم دارند.» (کاهوت، ۱۹۷۲م، ص ۳۸۵)

در واقع، اعمال خشونت و کنترل بر دیگران می‌تواند معلول آسیب خودشیفتگی باشد که خود معلول تجربه‌های آسیب‌زای کودکی و حقارت‌ها و روابط عاطفی نامناسب با والدین (به‌ویژه مادر) است.

رابطه‌ی خودشیفتگی و قتل در هر دو طیف بزرگ‌سالان و جوانان مورد ملاحظه کارآگاهان نیز قرار گرفته است. «میلر» و «لونی» مسلم فرض کرده‌اند که تکرار جرم مجرمان نوجوان را می‌توان به‌وسیله‌ی درجه و میزان رفتار غیرانسانی و درنده‌خویی مجرم نسبت به قربانیانش مورد پیش‌بینی و استنتاج قرار داد. صفت غیرانسانی درنده‌خویی همچنان که در موارد عینی مشاهده و ثابت شده است در آسیب‌شناسی روان‌شناختی خودشیفتگی به نحو کاملی وجود دارد. بنابراین، مجرمی که دچار بیشترین آسیب‌شناسی روان‌شناختی خودشیفتگی است با درجه‌ی وصف درنده‌خویی بالا و دایمی در معرض بالاترین درجه خطر جهت تکرار جرم قرار دارد. (میلر و لونی، ۱۹۹۴م، در: اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۵)

«مک کارتی» در تحقیق جامعش بر روی ده نوجوان مرتکب قتل عمد، از آسیب خودشیفتگی به‌عنوان جزء مهم و اصلی تحریک کننده و تقویت کننده رفتار آدم‌کشانه نام می‌برد: «تخیلات سادیسمی و اعمال آدم‌کشانه یا حملات خشونت‌بار ناگهانی می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای التیام آسیب خودشیفتگی باشد.» (مک کارتی، ۱۹۷۸م، ص ۲۵)

همچنین «مارون» در بیوگرافی روانیش از قاتل سریالی «جان وسلی هاردین»،^{۳۱} نتیجه می‌گیرد که خودشیفتگی یک عامل اصلی و مهم در قتل‌های متعدد ارتكابی در طول دوره‌ی نوجوانی هاردین بود. (مارون، ۱۹۸۷م، ص ۲۷۱) با کمی دقت در حرف‌های قاتل سریالی پاکدشت، «محمد بسیجه» معروف به «بیجه» می‌توان به این

مطلب پی برد که او با آزار و اذیت و کشتن کودکان و با اعمال کنترل بر قربانیان سعی در اثبات خود و جبران ناکامی‌های کودکیش داشت. او از این که مادرش را از دست داده بود و مورد بی‌توجهی و قهر پدر بی‌عاطفه قرار گرفته بود احساس کمبود و رنج می‌کرد. (افروز، ۱۳۸۴م، ص ۱۸)

«استون» پرونده‌های قتل‌های مشهور شامل قتل‌های سریالی را مورد بررسی قرار داد و نتیجه گرفت که: «بیشتر مرتکبان را می‌توان با درجه‌ی اطمینان قابل ملاحظه‌ای به‌عنوان نمونه‌هایی از خودشیفتگی بدخیم (خطرناک) مورد بررسی قرار داد و آن دسته از قاتلانی که جرایم خود را قبول ندارند در شدیدترین نقطه‌ی خودشیفتگی خطرناک قرار دارند». استون در موارد زیادی به آسیب‌های حقارت و خودشیفتگی که مستقیماً به قتل‌ها ارتباط پیدا می‌کند پی برد؛ از دیدگاه وی بسیاری از این بزه‌کاران در دوران کودکی، افرادی درنده‌خو و درگیر بوده‌اند. (استون، ۱۹۸۹م، ص ۶۴۳)

با تمرکز خاص بر موارد قتل‌های سریالی، «آنسویس» و «دویکو» گزارش‌های مربوط به دوازده مورد را برای ارائه موضوعات مشترک، خصوصیات شخصی و الگوهای رشدی در خصوص قاتلان سریالی بررسی کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که قاتل سریالی، اختلال شخصیتی مرز متغیری را منعکس می‌کند، به نحوی که حتی باید بیشتر از یک فرد مبتلا به اختلال شخصیتی ضد اجتماعی، مورد مراقبت و درمان قرار گیرد. ده نفر از دوازده قاتل مورد مطالعه آنسویس و دویکو، میزانی از ضایعه خودشیفتگی را تجربه کرده بودند؛ پس از طرد شدن از یک زن در بزرگسالی، موضوع را به دیگران تعمیم داده، با اعمال خشونت علیه زنان دیگر سعی در جبران آن داشتند. (آنسویس و دویکو، ۱۹۹۱م، ص ۱۱۵)

«لیبرت» از اختلالات موجود در شخصیت‌های مرزی و خودشیفته در شرح موارد قتل‌های سریالی بهره گرفته است. او معتقد است که اشخاص خودشیفته انبوهی از شرارت و بدی را که حاصل شخصیت منفی و رفتار نادرست مادرشان بوده است در شخصیت خود آمیخته دارند و می‌توانند این شرارت جای گرفته در درون را از شخصیتشان جدا کرده منشأ آن را به خارج از خود منتسب کنند. شخص، دیگر در خود شرارت نمی‌بیند و این دیگران مثلاً زنان قربانی هستند که دارای آن شرارتند... او همچنین ممکن است که شرارت جای گرفته در درون را در قربانیانش مشاهده کند و خشونتش را توجیه کند یا خشمی را که نسبت به مادر بد خود دارد به قربانیان انتقال دهد و بدی‌های مادرش را به این شکل از بین ببرد. هیجان‌های جنسی و خشونت، به راحتی به‌عنوان نتیجه‌ی ضعف ساختاری برجسته شخصیت خودشیفته و مرزی با هم آمیخته می‌شوند و سپس قتل‌جانشین لذت شهوانی عادی و بهنجار می‌شود. (لیبرت، ۱۹۸۵م، ص ۱۹۲)

در ارتباط با هم‌جوشی سکس و خشونت «فروید» اشاره می‌کند که غریزه‌ی جنسی از اجزای مختلفی تشکیل شده است و برخی از آن‌ها خود را به شکل انحراف جنسی نشان می‌دهند؛ بنابراین قتل‌های با توجه به ساختار شخصیتی ضعیف افراد مرزی و خودشیفته در هم‌جوشی سکس و خشونت سهل‌تر واقع می‌شود. (اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۶)

در تحلیل قتل‌های سریالی تفریحی،^{۳۲} «پولاک» معتقد است که خشونت معمول در چنین مواردی مانند یک ابزار دفاعی در خدمت خودشیفتگی عمل می‌کند. بزهکار در این موارد دارای خصیصه‌های نمادین و آسیب‌شناسانه در پاسخ به تحقیر و سرخورده‌گی‌هاست. شبیه به ویژگی نیاز به قدرت و کنترل که هولمز و دبورگر به آن اشاره کرده‌اند پولاک نیز نتیجه می‌گیرد که آسیب‌شناسی روانی خودشیفتگی

بدخیم (خطرناک)، مسأله‌ای اصلی در فهم و درک یک قاتل سریالی است. (پولاک، ۱۹۹۵م، ص ۲۵۶)

«ملوی»^{۳۳} معتقد است که در موارد خودشیفتگی شدید و خطرناک، دگرآزاری جنسی (سادیسیم) و خشونت به‌طور خاصی به هم پیوسته و مرتبطند. «هیکی» با ارائه‌ی مدل آسیب - کنترل قتل سریالی، دریافت که مشخصه‌های بسیار وسیعی از خودشیفتگی در موارد قتل‌های سریالی وجود دارد. «گاکونو»^{۳۴} طی تحقیقش از قاتلان جنسی به شخصیت مرزی، دگرآزاری جنسی (سادیسیم) و خودشیفتگی آسیب‌شناختی به‌عنوان عوامل مرتبط با قتل پی برد. (اسکلسینگر، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۶)

همه‌ی مشخصه‌های اشاره شده فوق و نظریه‌ها در تحقیق درباره‌ی پدیده‌شناسی یا روان‌شناسی رفتار پیچیده در قتل‌های سریالی و درک و شناخت این پدیده مفیدند. در واقع، محققان مختلف بسته به نوع دیدگاه و گرایششان بر جنبه‌های مختلف یک موضوع تأکید می‌کنند.

برای درک خودشیفتگی بدخیم^{۳۵} قاتل سریالی، نظریه‌های رفتاری مختلفی می‌تواند مطرح باشد. طبق فرضیه‌ی کاهوت، آسیب خودشیفتگی که کودک در طول فرایند تفرّد^{۳۶} تجربه می‌کند او را از معتدل کردن خود قدیمی^{۳۷} بزرگ‌نما^{۳۸} و خودنما^{۳۹} که برای رشد سالم ضروری است عاجز می‌کند. بنابراین به دلیل عدم توانایی در رشد صحیح، کودک - بزرگسال آینده تصور خود بزرگ‌نمایی قدیمی را در درونش پرورش می‌دهد؛ این مطلب می‌تواند تنفر ویرانگر و عمیق قاتل سریالی و احساس قدرت وی را به خوبی تبیین می‌کند. (پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۹)

«ماهلر» در عوض، معتقد است که چنانچه در تلاش‌های کودک در حالی که در فرایند تفرّد است و در حالی که اقدام به دوری و جدایی از مادرش می‌کند اختلال ایجاد شود ممکن است که ناکام و سرخورده شده و به یک روان‌رنجور تبدیل شود.

او احساس تنفر و خصومت را در خود گسترش می‌دهد و گرایش به رفتارهای ناگهانی و انفجاری پیدا می‌کند. همه‌ی این‌ها از خصیصه‌های روان‌شناختی ویژه‌ی قاتلان سریالی است. (ماهلر، ۱۹۷۲م، ص ۴۰۳)

«والش»^{۴۰} اعتقادش را این‌گونه بیان می‌کند که وقتی خشونت به نحو دگرآزارانه (سادیستیکی) ابراز می‌شود خودستایی و خودبزرگ‌بینی در فرد افزایش می‌یابد. قاتلان سریالی حالت از هم گسسته‌ای را می‌پذیرند که در نهایت به شکل خشمی ویرانگر فوران می‌کند. تقریباً بدون استثنا آن‌ها قربانیان آسیب‌پذیر را که تسلط و غلبه بر آن‌ها آسان است برمی‌گزینند. خونسردی و بی‌تفاوتی، قاتل را قادر می‌سازد تا از قربانی سلب شخصیت نماید و تکرار قتل‌ها، بی‌اختیاری و تمایل درونی به قاتل را به کشتن مجدد و با قساوت بیشتر افزایش می‌دهد. (والش، ۱۹۹۹م، ص ۳۴) در واقع، فرد با کشتن بیشتر، قصد دارد تا احساس برتری کاذبش را نشان دهد و بدین طریق سرخوردگی‌ها و حقارت‌هایش را جبران کند.

۲-۲. قاتل سریالی و اختلال شخصیتی ضد اجتماعی

در قدیم واژه‌ی جامعه‌ستیز^{۴۱} در توصیف افرادی به کار برده می‌شد که امروزه تحت عنوان دارندگان اختلال شخصیتی ضد اجتماعی^{۴۲} شناخته می‌شوند. در ۱۹۷۶م. «هروی کلکلی» کتابی^{۴۳} منتشر ساخت که در آن فهرستی از علایم افرادی را برمی‌شمرد که از اختلال جامعه‌ستیزی رنج می‌برند. این علایم شامل احساسات سطحی، هوش، عدم اطمینان، فقدان ندامت و شرم، فقدان انگیزه، خودشیفتگی و غیره می‌شدند. بسیاری از دانشمندان هم‌عقیده‌اند که همه‌ی قاتلان سریالی لزوماً چنین ویژگی‌هایی را از خود نمایش نمی‌دهند بلکه برعکس حتی برخی از آن‌ها اظهار ندامت و پشیمانی کرده‌اند. دانشمندان معاصر بر این باورند که ممکن است قاتلان

سریالی برخی از رفتارهای فوق را به نمایش بگذارند، نه لزوماً همه‌ی آن‌ها را. امروزه، روان‌شناسان واژه‌ی ضد اجتماعی را جایگزین جامعه‌ستیزی کرده‌اند. (کستل، ۲۰۰۵م، صص ۴۵۷-۴۵۸) آسیب‌های شایعی که در بین قاتلان سریالی به چشم می‌خورد تمایل آن‌ها به بروز درجات بالایی از خشم، خصومت، ناکامی، خود کم‌انگاری و احساس بی‌کفایتی است. (هیکی، ۱۳۸۵م، ص ۱۱۲)

رفتار ضد اجتماعی باید به‌عنوان درجه‌ی خفیف‌تری از جامعه‌ستیزی نگریسته شود. چنین رفتارهایی از اختلال شخصیتی ضد اجتماعی ساده به سمت اختلال شخصیتی جامعه‌ستیز که توأم با رفتار ضد اجتماعی شدید است حرکت می‌کند. ضدیت ویرانگر اجتماعی یک جامعه‌ستیز اغلب بیانگر غلبه بر احساس بی‌ارزشی است. این امر به افرادی که مملو از خشم هستند احساس قدرت کاذبی می‌دهد که آن‌ها را قادر می‌سازد تا بر انسان‌های بی‌گناه اعمال کنترل و تسلط کنند. چنین رفتارهای جامعه‌ستیزانه‌ای رابطه‌ی بسیار نزدیکی با بروز پدیده قتل‌های سریالی دارد. در بدترین جلوه‌ها، رفتار جامعه‌ستیزانه تبدیل به حالت بدخیم و خطرناک می‌شود، همانند خودشیفتگی بدخیم. (پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۶)

جامعه‌ستیزی یک ساخت اجتماعی است که توصیف‌کننده‌ی ترکیبی از صفات شخصیتی و رفتارهای منحرفانه‌ی اجتماعی است. دانشمندان مختلفی در طول قرن گذشته به این پدیده توجه داشته‌اند؛ از لومبروزو گرفته تا کلکلی و کرنبرگ و هر، آن‌ها فرد جامعه‌ستیز را این‌گونه توصیف کرده‌اند: خودخواه، تکانشی (کسی که از روی انگیزه آنی و بدون فکر قبلی عمل می‌کند)، پرخاشگر، بی‌عاطفه، بی‌رحم، با شخصیت دو بعدی یعنی کسی که قادر است وقتی که منافعش اقتضا می‌کند از احساسات استفاده کند. با این وجود، برخی بر این باورند که باید بین جامعه‌ستیز عادی که به نحو ضد اجتماعی عمل می‌کند که غالباً تکانشی است و آگاهانه اعمالی

را دنبال می‌کند که در آن منافع مادی وجود دارد با نوع بدخیم جامعه‌ستیز که به نحو صریح خشن و درنده‌خو است و هدفش ارضای تخیلات کینه‌جویانه یا جنسی دگرآزار است قابل به تمایز شد. (پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۶)

شخص مبتلا به جامعه‌ستیزی بدخیم (خطرناک)، با شخص خودشیفته بدخیم (خطرناک) که توسط «کرنبرگ» توصیف شده‌اند یکسان است. این شخص ترکیبی از خودشیفتگی، پرخاشگری ضد اجتماعی، دگرآزاری جنسی و اوصاف پارانوئیدی را از خود نشان می‌دهد. در واقع، در چنین وضعیتی شخص بیان می‌کند که به دیگران بی‌اعتماد است و احساس طردشدگی دارد و در نظر دیگران مقبول نیست. به لحاظ اخلاقی بی‌ثبات و نسبت به ارزش‌های جامعه بی‌تفاوت است. (کرنبرگ، ۱۹۹۲م، ص ۸۵) «هالک»، جامعه‌ستیزان را به‌عنوان اشخاصی فوق‌العاده خود محور توصیف می‌کند که می‌خواهند کل دنیا در خدمت نیازهای آنان باشد. (هالک، ۱۹۶۷م، در: پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۷) اوصاف مزبور، بخش جدایی‌ناپذیر شخصیت قاتلان سریالی است. قاتلان سریالی عموماً اشخاص تنها، سرد، غیرصمیمی، بی‌رحم و بی‌شفقت در ارتکاب خشونتشان هستند. آنها قربانیانشان را با جذابیت‌های قابل توجهی اغوا و جلب می‌کنند اما با رویکردی خدعه‌آمیز، هدف آنها رسیدن به کنترل کامل بر قربانیان است.

برخلاف جامعه‌ستیز عادی، در مورد جامعه‌ستیز بدخیم (مانند قاتل سریالی)، شخص قادر به کنترل تکانش‌های خود است. با وجود توانایی در کنترل تکانش‌هایش، او همانند یک شکارچی حرفه‌ای عمل می‌کند و تخیلات دگرآزارانه جنسی‌اش را برای ارتکاب قتل‌هایش به کار می‌برد. او قادر است که تکانش‌های ویرانگرش را سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی و هدایت کند و آنها را در بهترین فرصت جهت نایل شدن به آنچه که می‌خواهد رها سازد. فرد جامعه‌ستیز بدخیم یا همان

قاتل سریالی معمولاً قادر به برقراری ارتباط، وابستگی و تعهد پایدار با دیگران نیست. روان‌کاوان معتقدند که این امر ناشی از عدم ادراک و رابطه‌ی صحیح با مادر در طول دوره‌ی کودکی است. این نکته می‌تواند تبیین خوبی در فقدان حس همدلی قاتل و دوسرگرایی^{۴۴} او نسبت به دیگران باشد. (پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۷) با این حال، «بلایر» و همکارانش که افراد جامعه‌ستیز را در ارتباط با تئوری ذهن^{۴۵} یا ذهن‌گرایی^{۴۶} بررسی می‌کنند دریافتند که جامعه‌ستیزان در ذهن‌گرایی نقصانی ندارند بلکه فاقد سیستم احساسی در حس همدلی و گناه هستند (بلایر، ۱۹۹۶م، ص ۱۵) معمول است که قاتلان سریالی یا همان جامعه‌ستیز بدخیم، با وجود آگاهی از احساسات قربانیان نسبت به آنها بی‌تفاوت هستند. در واقع، باید گفت این حس بی‌تفاوتی نسبت به قربانیان از طریق شی‌انگاری قربانیان صورت می‌پذیرد که آنها را قادر به اعمال شکنجه‌های شدید و قتل می‌کند.

اداره‌ی تحقیقات فدرال ایالات متحده، اف بی آی، خصیصه‌های شخصیتی قاتل سریالی را به اختصار این‌گونه بیان نموده است: «احساس انزوای اجتماعی، ترجیح اعمال خودشهوانی و یادگارپرستی، یاغی‌گری، پرخاشگری، دروغ‌گویی زیاد، فقدان اعتماد و التزام به دنیای مبتنی بر قواعد و مقررات ... [و] زندگی شخصی انفعالی مبتنی بر خیالات ...» (اداره‌ی تحقیقات فدرال آمریکا، ۱۹۹۰م، در: پالرمو، ۲۰۰۵م، ص ۸۸) در حقیقت، خیالات، نقش بسیار مهمی در رفتار مجرمانه قاتلان خودشیفته و قاتلان سریالی شهوانی و ضد اجتماعی ایفا می‌کند. قاتلان سریالی اغلب زمان زیادی را صرف خیال‌پردازی و تصویرسازی برای این می‌کنند که چگونه اعمال جنایی خود را به ثمر برسانند. با بی‌ثباتی اخلاقی و اغلب ضد اجتماعی، بی‌اعتنایی به ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، آنها تخیلاتی را می‌پروراند که این تخیلات منبع اصلی تحریک هیجانی آنها به ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز می‌شوند.

برخی از افراد در جستجوی این هستند که چیزهایی را تجربه کنند که فقط آن‌ها را تحریک کند و برخی از بزهکاران ممکن است که اساساً به‌طور ژنتیکی، نیاز مند تحریک و هیجان بیش از حد در مقایسه با مردم عادی هستند. «رابرت سیمون» روان‌پزشک می‌گوید: اعمال ضد اجتماعی که به تدریج شدت می‌گیرد بیانگر تحریک نشأت گرفته از یک نیاز [درونی] است. برخی از قاتلان اظهار کرده‌اند که آن‌ها فقط پس از ارتکاب قتل بوده است که احساس عادی داشته‌اند. (سیمون، ۱۹۹۶م، صص ۳۰۸-۳۰۹)

برخی از قاتلان گفته‌اند که با تسلط بر زندگی و مرگ دیگران و گرفتن حیات آنان، به آن‌ها احساسی مثل احساس خداوندی دست می‌دهد. در برخی موارد، قاتل اهانت و حقارتش را به اشخاص خاصی نسبت می‌دهد و اعتقاد دارد که پاک کردن دنیا از وجود آن‌ها تکلیف شرعی وی است. از نمونه‌های داخلی می‌توان از «سعید حنایی» معروف به مرد عنکبوتی در مشهد نام برد که عنوان می‌کرد قصدش از کشتن زنان خیابانی، پاک کردن جامعه از وجود آنان بود.^{۴۷} نیرویی که چنین قاتلانی را هدایت می‌کند نیاز به اعمال کنترل کامل است. عموماً، این قاتلان افراد خودشیفته یا جامعه‌ستیز هستند.

در ویراست چهارم DSM-IV-TR، اختلال شخصیتی خودشیفتگی همراه با سه نوع اختلال دیگر به‌عنوان نمادهای رفتار خودمحوری معرفی گردیده‌اند. اختلال شخصیت، الگوی رفتار ناسازگارانه‌ی مداومی است که موجب نقص در روابط یا کار و امور روزانه می‌شود. هر چند همه‌ی مردمی که دارای اختلال شخصیتی خودشیفتگی هستند مجرم نیستند اما اختلال شخصیتی خودشیفته عموماً در بین مجرمان جنسی (از جمله قاتلان سریالی) یافت می‌شود. (رامسلند، ۲۰۰۶م، ص ۲۲)

دکتر «رابرت هر» که نزدیک به چهار دهه درگیر تحقیق بر روی ماهیت و مفاهیم مرتبط با جامعه‌ستیزی بوده و فهرست ویژگی‌های جامعه‌ستیزی را توسعه داده است بیشتر بر این ویژگی‌های برجسته جامعه‌ستیزان تأکید می‌کند که نسبت به حقوق دیگران بی‌تفاوت هستند و گرایش به درنده‌خویی و رفتارهای خشونت‌بار دارند. جامعه‌ستیزان، دیگران را برای منافع خودشان جذب و استثمار می‌کنند، بدون این که احساس ندامت کنند. آن‌ها فاقد حس همدردی یا احساس مسئولیتند. این افراد دروغ می‌گویند؛ فریب می‌دهند و با دیگران معارضند بدون این که اهمیتی برای عواطف آنها قایل باشند. (هر، ۱۹۹۹م، صص ۱۲-۹)

روان‌پزشک سوئیسی، «آدولف گوگنبول»^{۴۸} این افراد را «معلولان روانی»^{۴۹} می‌نامد؛ یعنی آنها فاقد توانایی در عشق و تعامل پدیدارند و شخصیتشان بدون احساس تعهد به دیگران شکل گرفته است. آن‌ها می‌توانند گفتگو کنند اما خیلی زود موضوع گفتگو و شخص گفتگو شونده را فراموش می‌کنند. این افراد حتی وقتی که به دیگران صدمه وارد می‌کنند، فاقد هرگونه احساس شرم هستند. برای آن‌ها راستگویی و متعهد ماندن مفهومی ندارد. با این حال قادرند که دیگران را متقاعد سازند که آن‌ها افراد اخلاقی هستند چرا که می‌دانند چگونه رفتارهای مقتضی را با موارد نیاز منطبق نمایند. قاتلان سریالی همانند سایر افراد جامعه‌ستیز امتزاجی از قدرت، غلبه و تسلط، فریب کاری و کنترل بر دیگران را جایگزین عشق می‌سازند. (گوگنبول، ۱۹۸۰م، ص ۲۹)

دکتر «رابرت ریبر» در کتاب «جامعه ستیزان در زندگی روزمره»،^{۵۰} نوشته است که همه‌ی مردم تا حدی قابلیت بی‌اعتنایی به الزامات اخلاقی یا اجتماعی را دارند اما افراد جامعه‌ستیز بیشترین حد این توانایی را دارند و در مواقعی اصولاً کنترلشان را از

دست می‌دهند. ریبر همچنین اشاره می‌کند که جامعه‌ستیزان، گاهی موقعیت‌های خطرناکی را خلق می‌کنند تا احساس شادی و سرزندگی کنند. (ریبر، ۲۰۰۴م، ص ۸۲)

«رامسلند» معتقد است در بین قاتلان سریالی کسی که همه رفتارهای مزبور را به نمایش گذاشت «تد باندی»^{۵۱} بود. (رامسلند، ۲۰۰۶م، ص ۲۶) به‌عنوان نمونه‌ی داخلی برخی از «غلامرضا خوشرو»^{۵۲} معروف به خفاش شب به‌عنوان قاتل سریالی‌ای که ویژگی‌های یک شخصیت ضد اجتماعی را دارا بود نام می‌برند. (ستوده، ۱۳۸۷م، ص ۱۲۵) او که بیش از ۹ زن و دختر را پس از تجاوز و آزار و اذیت شدید به قتل رساند در دوران کودکی از محبت پدر و مادر محروم بود و خشونت‌های جسمی و جنسی را تجربه کرده بود. او همانند اکثر قاتلان سریالی برای ارضای امیال و احساس قدرت و سلطه بر دیگران به کشتن روی آورده بود. «هنگامی که احساس حقارت، آنان را غوطه‌ور می‌سازد، تحقیر کردن، آزار دادن قربانیان و کشتن آنها، اثری درمانی در آنها می‌گذارد و حس خودپسندی آنان را ارضا می‌کند.» (ستوده، ۱۳۸۷م، ص ۱۲۵)

نتیجه

در این مقاله، علت‌شناسی قتل‌های سریالی بر مبنای علل روان‌شناختی و از جنبه‌ی اختلالات شخصیتی مورد بحث قرار گرفت. در بررسی این پرسش و یافتن پاسخ صحیح که چرا و چگونه یک فرد تبدیل به یک قاتل می‌شود غلبه علل روان‌شناختی و شخصیتی بیش از سایر عوامل بود؛ در این رهگذر، یکی از علل عمده‌ی روان‌شناختی وقوع قتل‌های سریالی، اختلالات شخصیتی مرتکبان آن است. مطالعات متعدد انجام شده در این حوزه بیانگر آن است که اغلب قاتلان سریالی از اختلالات شخصیتی خودشیفتگی و ضد اجتماعی رنج می‌برند. بدیهی است همه‌ی افراد مبتلا به اختلالات فوق لزوماً مرتکب قتل‌های سریالی نمی‌شوند اما اغلب قاتلان سریالی مبتلا به اختلالات مزبور هستند.

در ارتباط با مسأله‌ی اصلی مقاله، یعنی علل وقوع قتل‌های سریالی، توجه به این امر حایز اهمیت است که در به‌وجود آمدن این پدیده‌ی شوم و نگران‌کننده بیش از آن‌که علل بیرونی و محیطی نقش داشته باشند عوامل درونی و شخصی تأثیر گذارند. روشن شد که اغلب قاتلان سریالی دچار اختلالات روانی، جنسی و به‌ویژه شخصیتی هستند اما مسأله‌ی بسیار مهمی که در تحلیل قتل‌های سریالی باید لحاظ کرد بررسی تمامی عوامل زمینه‌ای (زیستی، روانی و اجتماعی) و آسیب‌زایی (مانند آسیب‌های گوناگون دوره‌ی کودکی) و توجه به آن‌هاست که شخصیت قاتل سریالی در بستر آن‌ها شکل گرفته است. به‌عنوان یک نظر کلی، قتل که بزرگ‌ترین شکل تجاوز به انسان است یک پدیده‌ی واحد و تک‌بعدی نیست بلکه رفتار پیچیده با اوصاف و جلوه‌های بالینی و دورنماهای مختلف است. قتل‌های سریالی پدیده‌ای نسبتاً نادر است که در طیف شدیدترین تجاوزات به‌شمار می‌رود؛ در این حالت، مجرم نه به دلیل یک انگیزه‌ی منطقی یا ناشی از یک ناهنجاری روانی ساده بلکه به‌خاطر فشار

درونی شدید مرتکب قتل می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت قتل‌های سریالی با هر انگیزه‌ای ریشه در شرایط روحی و روانی قاتلان دارند و بررسی و تحلیل این شرایط بی‌گمان می‌تواند راهی برای پیشگیری و به حداقل رساندن این نوع جنایات در جامعه باشد. پدیده قتل‌های سریالی نیازمند توجه دقیق و علمی محققان علم جرم‌شناسی، حقوق کیفری و سایر علوم مرتبط و نیز مجریان قانون به خصوص پلیس است. نگاه سطحی و عوام‌گرایانه و عدم بررسی علت‌شناختانه، از آسیب‌های جدی موجود در مواجهه با پدیده قتل‌های سریالی و مرتکبان آن در ایران است. بلاتردید با شناخت و آگاهی بیشتر از علل و انگیزه‌های واقعی قتل‌ها و ویژگی‌های مرتکبان و حتی قربانیان آن‌ها می‌توان واکنش یا اقدامات کنشی مناسب و کاراتری را در قبال آن‌ها اتخاذ کرد.

بی‌نوشت‌ها

- ۱- در حقوق کیفری ایران بنا بر قاعده جمع مجازات‌ها در جرایم متعدد مشمول قصاص نفس، مرتکب به تعداد قتل‌ها، به قصاص محکوم می‌شود.
- ۲- جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: غلاملو، ۱۳۸۹ش، صص ۲۰-۱۱

3- psychopath

4-impulsiveness

5-antisocial

6-International Classification of Diseases

7-The Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders

8- Head trauma

9- Psychosis

10- neurosis

11- paranoia

12- narcissistic

۱۳- borderline اختلال شخصیت مرزی، طبقه‌ی بسیار گسترده‌ای را در برمی‌گیرد که ویژگی اصلی آن بی‌ثباتی یا ناپایداری در زمینه‌های مختلف شخصیت، از جمله روابط بین اشخاص، رفتار، خلق، و خودپنداری است. (سادوک، ۱۳۸۳ش، ص ۲۲۱)

۱۴- Schizotypal رفتار این بیماران حتی به نظر افراد غیر متخصص هم بسیار عجیب و غریب است. تفکر جادویی، عقاید منحصر به فرد، انکار انتساب به خود، خطاهای ادراکی جملگی جزو زندگی هر روزه افراد اسکیزوتایپال است. (سادوک، ۱۳۸۳، ص ۲۲۱)

۱۵- Schizoid ویژگی اصلی این اختلال عبارت است از: نقص و نارسایی در توانایی ایجاد روابط اجتماعی که به صورت نبود تمایل برای درگیری‌های اجتماعی خواه شایسته‌ی تمجید و خواه قابل سرزنش ظاهر می‌شود. (آزاد، ۱۳۸۷ش، ص ۲۸۰)

16- Self-glorifying compensatory fantasies

17- self

18-Heirens

19- Panty fetishist

20-Jack the Ripper

21-Peter Kurten

22-Cannibalism

23-Vampirism

24-Necrophilia

25-Visionary

26- Mission oriented

27- hedonistic

28-Power control gratification

29-Maternal sexual conduct

30- Mothers purity

31-John Wesley Hardin

۳۲- Spree serial murder قتل سریالی تفریحی از لحاظ تعریف و ارکان همانند سایر قتل‌های سریالی است با این تفاوت که قاتل، قتل‌های خود را طی یک برنامه زمانی مشخص و از قبل تعیین شده مرتکب می‌شود. نک: غلاملو، ۱۳۸۹ش.

33-Meloy

34- Gacono

35- Malignant narcissism

۳۶- individuation تفرّد، فرایند تکوین و تخصص‌یابی ماهیت فردی به ویژه رشد روان‌شناختی فرد است. هدف از این فرایند، رشد شخصیت فردی است. (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ص ۷۴۶) همچنین برای مطالعه بیشتر بنگرید به: دادستان، ۱۳۸۳ش، ص ۳۳۷

۳۷- archaic اصطلاح یونگ برای طرق ابتدایی تفکر و احساس است. (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ص ۱۰۹)

۳۸- grandiose ابراز احساسات خود بزرگ‌پنداری، هذیان عظمت و اهمیت داشتن. (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ص ۶۳۶)

۳۹- exhibitionistic نیاز به کانون توجه بودن، سرگرم کردن، هیجان زده کردن و شوکه کردن دیگران است (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ص ۵۴۲)

40- Walsh

41-Psychopath

42- Antisocial

43-The Mask of Sanity

۴۴- داشتن هم‌زمان احساسات متضاد یا مختلط در مورد یک شخص، شی یا موقعیت (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ص ۶۱)

45-Theory of Mind

۴۶- نظریه ذهن‌گرایی مبتنی بر این فرض است که توصیف رفتار انسان بدون استمداد از پدیده‌های روانی به عنوان ابزار تبیینی امکان‌پذیر نیست. (پورافکاری، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۹۱۶)

۴۷- قتل زنان خیابانی مشهد یکی از جنجالی‌ترین قتل‌های سریالی است که طی دو دهه‌ی گذشته در ایران به وقوع پیوسته است. عامل این جنایات ۱۶ زن را طی یک سال (مرداد ۱۳۷۹ - مرداد ۱۳۸۰ش.) به قتل رسانید و سر انجام در زندان مشهد اعدام گردید. او هرگز از ارتکاب قتل‌ها ابراز پشیمانی نکرد و انگیزه‌ی خود از کشتن قربانیان راه پاک‌سازی جامعه از فساد عنوان می‌کرد. بنگرید به: روزنامه‌ی اعتماد، مورخ ۱۳۸۷/۵/۳ش.

48- Adolf Guggenbuhl

49- psychic invalids

50- Psychopaths in Everyday Life

۵۱- «تئودور رابرت باندی» معروف به «تد باندی» (Theodor Robert Bundy) متهم به قتل بیش از ۳۰ زن جوان بود اما در نهایت تنها سه قتل وی در دادگاه ثابت شد و در ۱۹۸۹م. با صندلی الکتریکی اعدام شد. تد کودکی نامطلوبی را تجربه کرده بود و در روابطش با زنان دچار اضطراب می‌شد اما با رفتارهای خود موفق به جلب اعتماد دختران جوان می‌شد و در اولین فرصت پس از تجاوز و اذیت و آزار شدید آنها را به قتل می‌رساند. بنگرید به: Newton, 2006, p30

۵۲- «خوشرو» قبل از ارتکاب قتل‌هایش سوابق کیفری متعددی از جمله سرقت داشت. نوع و نحوه‌ی ارتکاب قتل‌ها و شکنجه‌های جنسی و جسمی قربانیان نشانگر این هستند که وی مبتلا به اختلال جنسی سادیسزم بوده است. برای مطالعه‌ی بیشتر در شرح قتل‌های خوشرو، بنگرید به: پیک زندان، ۱۳۷۶ش، صص ۹-۲۱

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آزاد، حسین - (۱۳۸۷ش.)، آسیب‌شناسی روانی (۱)، تهران، بعثت، چاپ دهم
- افروز، غلامعلی - (۱۳۸۴ش.)، بازگشایی یک پرونده، چرا بیجه جانی شد؟!، تهران، راه تربیت، چاپ اول
- پورافکاری، نصرت اله - (۱۳۷۳ش.)، فرهنگ جامع روانپزشکی و زمینه‌های وابسته، ج اول، تهران، فرهنگ معاصر
- پیک زندان - (۱۳۷۶ش.)، ماهنامه‌ی اجتماعی، فرهنگی، تربیتی، حادثه‌ای، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، سال اول، شماره‌ی ۲، مرداد
- دادستان، پریخ - (۱۳۸۳ش.)، روان‌شناسی مرضی تحولی از کودکی تا بزرگسالی، تهران، سمت، چاپ سوم

روزنامه اعتماد، مورخ ۱۳۸۷/۵/۳ش.

ستوده، هدایت‌الله و دیگران - (۱۳۸۷ش.)، روان‌شناسی جنایی، تهران، آوای نور، چاپ پنجم

- غلاملو، جمشید - (۱۳۸۹ش.)، مطالعه جرم‌شناختی پدیده‌ی قتل‌های سریالی، پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران
- کاپلان و سادوک - (۱۳۸۳ش.)، چکیده‌ی روان‌پزشکی بالینی، ترجمه‌ی نصرت‌الله پورافکاری، تهران، آزاده، چاپ دوم
- کریمی، یوسف - (۱۳۸۸ش.)، روان‌شناسی شخصیت، تهران، نشر ویرایش، چاپ سیزدهم
- هیکی، اریک دلبیو - (۱۳۸۵ش.)، قاتلان سریالی و قربانیان آن‌ها، (مترجم: یاشار سیف‌اللهی)، تهران، مرکز مطالعات کاربردی ناجا، چاپ اول

(ب) منابع لاتین

- Ansevics, N. L. and Doweico, H. E.(1991) Serial murderers: Early proposed developmental model and typology. *Psychotherapy and Private Practice*
- Blair, J. Sellars, C., Strickland, I., & Clark J. (1996) Theory of mind in the psychopath. *Journal of Forensic Psychiatry*, 7(1), 15-25.
- Castle, Tammy, Christopher Hensley,(2002) *Serial Killers with Military Experience : Applying Learning Theory to Serial Murder*, Sage Publications
- Godwin, Grover Maurice,(2000) *Hunting Serial Predators*, CRC press LLC
- Guggenbuhl-Craig, Adolf (1980) *The Emptied Soul: On the Nature of the Psychopath* (Woodstock, CT: Spring)
- Hare, Robert (1999) *Without Conscience: The Frightening World of the Psychopaths among Us* (New York: Simon & Schuster
- Hickey, E.,(1991) *Serial Murderers and Their Victims*, Pacific Grove, CA: Brooks and Cole
- Johnson, B. R.,& Becker, J. V. (1997). Natural born killers? The development of the sexually sadistic serial killer. *Journal of American Academy of Psychiatry and Law*, 25, 335-348.
- Kennedy, F., Hoffman H., and Haines,(1947) W.A study of William Heirens. *American Journal of Psychiatry* , 104,p 113-121
- Kernberg, O. F.(1992) *Aggression in Personality Disorders and Perversions* . New Haven, CT: Yale University Press
- Kohut, H.(1972) Thoughts on narcissism and narcissistic rage. *Psychoanalytic Study of the Child*
- Liebert, J.(1985) Contributions to psychiatric consultation in the investigation of serial murder. *International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology* 28
- Louise B. Schlesinger,(2005) *Compulsive-Repetitive offenders, serial murder and the psychology violent crimes*
- Mahler, M.A(1972) study of the separation-individuation process. *Psychoanalytic Study of the Child*, 26, 403-444.

- Marohn, R. C.(1987) John Wesley Hardin, adolescent killer: The emergence of a narcissistic behavior disorder. *Adolscent Psychiatry*, 14, 271-296
- McCarthy, J. B.(1978) Narcissism and the self in homicide adolescents. *American Journal of Psychoanalysis*, 38
- Newton, Michael,(2006) *The Encyclopedia of Serial Killers*, second edition, Facts on file
- Palermo, B George,(2005) *Narcissism, Sadism and Loneliness, The Case of Serial Killer Jeffrey Dahmer, Serial Murder and The Psychology of Violent Crimes*
- Philbin, Tom and Michael philbin,(2009) *The killer Book of serial killers, source book, Inc*
- Pollock, P. H.(1995) A case of spree serial murder with suggested diagnostic opinions. *International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology*, 39
- Ramsland, Katherine,(2006) *Inside the minds of serial killers: why they kill*, Praeger publishers
- Revitch, E., and Schlesinger, L. B.(1989) *Sex murder and sex aggression: Phenomenology, Psychopathology, Psychodynamics, and prediction*. Springfield, IL: Charles C. Thomas
- Robert Rieber,(2004) *Psychopaths in Everyday Life* (New York: Psycho-Logo Press
- Schlesinger, Louis,(1998) *Pathological Narcissism and serial Homicide: Review and case study*, current psychology, Vol.17, Nos2/3, 212-221
- Simon, Robert,(1996) *Bad Men Do What Good Men Dream: A Forensic Psychiatrist Illuminates the Darker Side of Human Behavior* (Washington, D.C.: American Psychiatric Press
- Ston, R. and Standing, L. *Serial and multiple homicide: Is there an epidemic? Social Behavior and Personality*, 23, p 313-317
- Stone, M. *Murder*.(1989) *Psychiatric Clinics of North America*
- Walsh, T . C.(1999) *Psychopathic and nonpsychopathic violence among alcoholic offenders*. *International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology*, 43(1), 34-48

یادداشت شناسه‌ی مؤلف

جمشید غلاملو؛ دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، عضو پیوسته انجمن علمی حقوق پزشکی ایران و عضو پیوسته انجمن بین‌المللی خلاق زیستی اسلامی.

نشانی الکترونیکی: J.gholamloo@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۹/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۲۳